

درس سیصد و بیست و دوم: صوت ۳۳۸

جمع بندی بحث استصحاب عدم تذکيه و

استصحاب عدم ميته

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱. ... طهرانی... خیلی راحت بود هر وقت حوصله نداشت نمی‌آمد، شاگردانش هم به وضع و احوالش مطلع بودند، می‌گفتند که چرا نیامدید؟! می‌گفت: دیروز دلم نیامد بیایم! یک وقت شاگردانش دیدند یکی دو روز نیامد، سه روز نیامد، درس را تعطیل کرده بودند به خانه‌اش رفتند و متوجه شدند او در خانه نیست - زن هم نداشت - خلاصه یکی برحسب اتفاق به مسجد کوفه رفته بود دیده بود که در یکی از این حجرات مسجد کوفه نشسته بود و یک حصیری هم پهن کرده بود، هوا گرم بود، به او گفتند که چرا درس نمی‌دهی؟! گفت که یک پولی از ایران به من رسیده است و تا تمام نشود درس نمی‌دهم! خیلی باحال بود! همه اینها را می‌داند ...

تلمیذ: می‌دانست شاگردانش به درد نمی‌خورند!

استاد: نه، شاگردهایش خوب و مستعد بودند، او درس‌هایش سنگین بود. من تقریراتش را که مطالعه می‌کردم خیلی آدم قوی بود اصلاً با عبارات شیخ انصاری انگار دارد بازی می‌کند.

تتمه‌اش را إن شاء الله امروز می‌خوانیم و فردا بحث حسن احتیاط را مطرح می‌کنیم که خیال می‌کنم قدری کار دارد.

تلمیذ: ...

استاد: ...

عَلَمَ رَسْمِي سِرْ بِه سِرْ قِيلَ اسْتِ وَ قَالَ \*\*\* نِهْ اَزْ اَوْ كَيْفِيْتِي حَاصِلْ، نِهْ حَال \*\*\*

یعنی فرق نمی‌کند انسان در هر رشته‌ای باشد حتی عرفان هم درس بدهد حتی توحید را هم بخواهد بگوید، همان‌جا هم انحراف هست، همان‌جا هم تشّت است و تفاوتی نمی‌کند. در هر چیزی و در هر راهی و در هر مسیری انسان حرکت بکند یک قسم آن خداست و یک قسم آن شیطان است و هیچ تفاوتی نمی‌کند.

امروز قبل از اینکه به درس بیایم چند نفر از طهران آمده بودند و صحبت و

اینها مطرح شد و یک طرح‌های خیلی بلندپروازانه داشتند، من گفتم که این دو سه روز دنیا برای چیست؟! یک لقمه نان که شما به دست می‌آورید، این کاری که به قول خودت می‌خواهی بروی انجام بدهی - به قول خودت دویست میلیون دلار برای ... - چه اثری برای شما دارد؟! اگر مقصود زندگی در این دنیا و گذران زندگی است، در همین حد متعارف کافی است چرا انسان بیاید به خودش این دغدغه‌ها و مشکلات و مسافرت‌ها را تحمیل کند؟! آخرش بنده خدا به ما گفت که یک استخاره بکنید اگر بد آمد من این کار را نمی‌کنم! ما گفتیم که باشد، بعد یک استخاره کردیم این آیه آمد:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ \*\*\*

گفتم که نگاه کنید و ببینید چه چیزی می‌گوید؟! بنده خدا منصرف شد! بعد به او گفتم که تصور نکنید این مربوط به شماست بلکه ما هم همین هستیم، زندگی ما هم همین است، انسان می‌آید یک قدمی برمی‌دارد و یک حرکتی انجام می‌دهد، شیطان شروع به وسوسه کردن می‌کند بعد کم‌کم آن مسیر اصلی فراموش می‌شود و در جاده می‌افتیم و همین‌طور به انحراف می‌رود، یک‌دفعه سر از یک جایی درمی‌آوریم که اسم و رسم، خدا، تبلیغ دین و شریعت [است] ولی همه‌اش برای نفس است، همه‌اش برای خودت است، همه‌اش برای مطرح شدن است لذا خیلی باید انسان زرنگ باشد، آن موقع که مسئله دارد مشخص می‌شود و می‌خواهد از مرز بین خدا و شیطان عدول کند همان‌جا را ببندد، سر بزنگاه متوجه باشد.

گفتم که مرحوم پدر ما وقتی که در نجف بود شاگرد اول درس‌ها بود، حتی اصلاً ایشان آسید علی سیستانی را قبول نداشت، آسید علی سیستانی پیش ایشان می‌آمدند التماس می‌کردند که بحث بگذارند، آقای خوئی به ایشان گفته بودند که اگر شما تنها به درس فقه من بیایی من درس را شروع می‌کنم - آقای خوئی اصول می‌گفتند - ایشان نرفت و گفت من نمی‌آیم فقه ایشان را نمی‌پسندید. اکثر علمای نجف به اتفاق می‌گفتند که آسید محمدحسین در نجف بماند مرجع وحید می‌شود، این را همه می‌گفتند ولی ایشان وقتی که به نجف رفت اول کاری که وارد عراق شد انجام داد این بود که به سرداب سامرا رفت و دو رکعت نماز خواند و استغاثه به امام عصر کرد که ما اینجا آمدیم نوکر تو باشیم، اگر قرار بر این است که این نجف آمدن، ما را به دنیا و بیا و برو و مرجعیت - این‌طوری که داری می‌بینی - بیندازد همین‌جا ترتیب ما را بده و [ما را از هستی ساقط کن] خلاصه ما بمیریم بهتر است تا در این مسائل بیافتم!

بعد ایشان هفت سال در نجف بودند و دروس آقای خوئی، شاه‌رودی، حاج شیخ حسین حلّی، آشیخ آقابزرگ طهرانی شرکت می‌کردند و افرادی که در آنجا بودند مثل آسید عبدالهادی شیرازی، آسید جمال‌الدین گلپایگانی، آقای

هاتف قوچانی و یک عده‌ای مشهور و اینها هم بودند. در تمام این مدت یک نماز جماعت شرکت نکرد، یک مجلس روضه نرفت، یک شب‌نشینی‌های کذا - شما [عرب‌ها] می‌گویید: رِشِه - شرکت نکرد و فقط به درس مشغول بودند و شب‌های پنجشنبه به مسجد سهله می‌رفتند، چون شب چهارشنبه شب درسی بود و شلوغ هم بود، امام زمان هم که چهارشنبه و پنجشنبه ندارد لذا اغلب شب‌های پنجشنبه می‌رفتند. بعد از هفت سال در نجف ماندن و فلان یک مرتبه استادشان می‌فرمایند که شما باید به ایران بروید، همان‌جا بار را جمع می‌کند و به ایران می‌آید. حالا اگر ما بودیم چه کار می‌کردیم، کم‌کم بیا و بروها، سلام و صلوات‌ها، حضرت آیه‌الله، برای عظمت اسلام وجود مبارک را از همهٔ بلیّات مصون بفرماید و محفوظ بدارد! سایهٔ مبارک و ظل ضلیل - ضلیل با صاد ضاد، نه با طاء طاء - حضرت‌عالی را مستدام بدارد و...! یک بادی از این طرف و یک بادی از آن طرف، اصلاً آن مسئله و حقیقت فراموش می‌شود و انسان به قشر و پوست و اینها گرفتار می‌شود و امروز را به فردا و فردا را به پس فردا می‌اندازد و به رتق و فتق امور [مردم] و جواب نامه‌ها و استفتاء و مجلس و غیره گرفتار می‌شود. نتیجه‌اش چه چیزی می‌شود؟! نتیجه این می‌شود وقتی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به دیدن فلان آقا در کوفه می‌روند یک نگاهی می‌کند و می‌گوید که آقای آسید محمدحسین شما خودت را نجات دادی و ما گرفتار شدیم. می‌خواستی نکنی آقا! مگر نامه از امام زمان علیه‌السلام برای شما آمده است که این کار را بکن؟! چه کسی گفته است که اگر بنده کناری بنشینم دین خدا از بین می‌رود و خراب می‌شود؟! نه، دین صاحب دارد، هر که را بخواهد می‌آورد، من که صاحب دین نیستم، صاحب دین شخص دیگری است. می‌گویند که نه آقا اگر ما سنگر دین را خالی کنیم دین از بین می‌رود! نه آقا دین صاحب دارد، چه کسی می‌گوید که از بین می‌رود؟! تمام اینها گول زدن است و بعد از یک عمر به انسان می‌گویند که بفرمایید! پرونده بسته شد و رفت!

یک آقایی در یکی از شهرستان‌ها بود که اهل فلسفه و کتب و شروح بود. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که وقتی ما در نجف بودیم اینها آمده بودند پیش ما زبان آلمانی بخوانند - این شخص و دو سه نفر دیگر - که آلمان برای تبلیغ بروند، گفتند که من حوصله نداشتم به اینها آلمانی درس بدهم لذا به آنها گفتم که پی کارتان بروید، ما آمدیم اینجا درس بخوانیم، خلاصه مایوس شدند و رفتند و بعداً خودشان پیش افراد دیگر رفتند.

یک روز من و مرحوم آقا در زمان شاه - من آن موقع پانزده‌ساله بودم - در یکی از خیابان‌های طهران می‌رفتیم صبح زود بود این آقا را دیدیم و مرحوم آقا به او گفتند که چه کار می‌کنید؟ ایشان جواب دادند که الحمدلله مشغولیم

# تتمه بحث قدیم و اشکالی که بر آن مترتب است

---

آقا، مشغولیم آقا، مکاتباتی با فلاسفه غرب داریم، بعد ما رفتیم.

به این آقا گفتند که شما سرطان گرفتید، این آقایی که درس اخلاق داشت و اهل کتاب و فلسفه و شروح بود و برو و بیا داشت دیگر نمی شد کسی با او حرف بزند و اصلاً کسی را به خانه راه نمی داد! به او گفتند که تو سرطان گرفتی و بعد از یک مدتی مُرد! قبل از زمانی که دکترها گفتند او مُرد! یکی هم مثل پدر ما است که به ایشان گفتند که آقا قلب شما از کار ایستاده است! آقا وضع شما خطیر است! ایشان فرمودند که عجب! نه، قلب دارد می زند! آنورِیسم قلبی \*\*\* گرفته بودند و نبض نداشتند به ایشان گفتند که طرف راست شما نبض ندارد، فرمودند که نداشته باشد! اصلاً می خندیدند! چطور می شود اینها را باور کرد که یکی این طور است و یکی آن طور است؟! او دیگر راحت است و بار خود را بسته است و بماند یا برود [برایش فرقی ندارد] می گوید که هر آنی زودتر برویم. ولی او نه، یک عمر دور خودش چرخیده است و خیال کرده است برای دیگری دارد کار می کند ولی برای خودش داشته کار می کرده است. این قلم‌هایی که نوشته است برای خودش بوده است. ای کاش به جای نوشتن‌ها به چیز دیگری می پرداخت. آن وقت موقع رفتن معلوم می شود که این حالش چطور است، آن حالش چطور است و این در چه وضعیتی است و آن در چه وضعیتی است. اینکه امروز خدمتتان مقداری نقادی و نقالی کردیم به خاطر این است که بحث جدید را از جلسه بعد شروع کنیم.

\*\*\* . نان و حلوا، شیخ بهایی، بخش ۴ - **فِي النَّاسُفِ وَ النَّدَامَةِ عَلَى صَرَفِ الْعُمَرِ فِيمَا لَا يَنْفَعُ فِي الْقِيَامَةِ وَ ...**

\*\*\* . سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۸. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۵:

«مثال کسانی که به پروردگارشان کافر شده‌اند، اعمالشان همچون خاکستری می باشد که در روز طوفانی، تندبادی بر آن بوزد. آنان قدرت بر نگه داشتن هیچ چیزی از مکتسبات خود را ندارند. (ای پیغمبر) آن است عبارت از گمراهی بعید.»

\*\*\* . به بیرون زدگی و برآمدگی که در شریان‌ها و سرخرگ‌های اصلی قلبی ایجاد می شود، آنورِیسم قلبی گفته می شود. آنورِیسم‌ها می توانند در رگ‌های داخل قفسه سینه یا در رگ‌های داخل عضله قلب باشند. آنورِیسم‌ها مانند توپ‌های بادکنکی شکل هستند که در دیواره سرخرگ‌ها به وجود می آیند و داخل این توپ‌های بادکنکی پر از خون است. در آنورِیسم‌های قلبی بسته به شدت برآمدگی و میزان خون جمع شده، احتمال پارگی آنها وجود دارد. (محقق)

را عرض کنم که ماحصل صحبت‌ها و بحث‌های گذشته طبق تقریر مرحوم آقای خوئی این شد که در شبهات موضوعیه که شبهه در مورد لحوم و جلودی است که از خارج استیراد می‌شوند نظر ایشان بر حرمت جلود و لحوم و بر طهارت جلد و عدم جواز صلات در آن جلود بود. طبق آن تقریری که عرض شد و اشکالاتی که بر آن تقریر وارد شد و همان‌طوری که خدمت رفقا عرض شد من در تقریر مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه - حاشیه‌ای که دالّ بر اشکال بر تقریر مرحوم آقای خوئی است - ندیدم و روی این جهت باینکه این‌طوری که نظر من هست ایشان هم قائل به نجاست جلود بودند ولی تعجب می‌کنم چطور در اینجا اشاره‌ای به این مسئله نکردند!'

ایراد داشتن جمیع اقسام استصحاب میته

خلاف وجدان بودن صرف زهاق روح در

استصحاب عدم میته

علی‌کلّ حال آن چیزی که به نظر حقیر راجع به

---

۱. مصباح الأصول، ج ۲، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

این مطلب رسید این بود که اولاً استصحاب میته به  
جميع اقسامش دارای اشکال است و در استصحاب  
عدم میته اگر مقصود از میته صرف زهاق روح باشد  
که خلاف وجدان است و اگر استصحاب امر ثبوتی  
باشد که عدم ذبح به شرایط غیر تذکيه است، معارضه  
دارد با استصحاب عدم ذبح با شرایط تذکيه که باهم  
تعارض و تساقط می کنند و در نتیجه یک استصحاب  
می تواند بماند و آن استصحاب عدم زهاق روح به  
غیر مباشر است. همان طوری که عرض شد در این  
مورد آن چیزی که ثابت است این هست که این  
حیوان به وسیله مباشر ذبح شده است. اینکه به وسیله  
مباشر ذبح شده باشد اصلاً نیاز به استصحاب ندارد.  
خود شما هم اگر نگاه کنید یک یهودی یا نصرانی  
حیوانی را ذبح می کند چه حکمی در اینجا دارد؟!  
وقتی شارع حکم غیر مذکّی را میته قرار داده است  
طبق روایت امام صادق علیه السلام که از حضرت  
سؤال می شود که ما در جبال هستیم و اغنام برای  
ثبوت در جبال با مشکل مواجه هستند، ایات این  
اغنام را ما قطع می کنیم. امام علیه السلام می فرمایند

که اینها نجس است و قابل استفاده نیست و همین‌طور قطع اعضاء در حبائل و شبائک در اینجا هم حضرت می‌فرمایند که چون از حیوان حی در آنجا قطع شده است این نجس و حرام است.<sup>۱</sup>

از این نقطه نظر شارع حکم میته را به غیر مذکّی مباشر تسرّی داده است و اشکالی که در مورد آیه ﴿حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اَلَمْیَۃُ﴾<sup>۲</sup> کرده‌اند جوابش داده شد که شأن نزول آیه در اول و ابتدای تشریع میته و غیر مذکّی است لذا در لسان عرف آمده است اما در عرف متشرعه وقتی که حکم میته را به غیر مذکّی ولو مباشرتاً امام علیه‌السّلام جاری و ساری کند بنابراین حکماً و تنزیلاً نجاست مترتب بر غیر مذکّی هم خواهد شد و این دیگر نیاز به استصحاب ندارد بلکه همان استصحاب عدم تذکّیه در اینجا اثبات حرمت و نجاست را معاً می‌کند. این مطلب همان‌طوری که عرض شد مبنای ما در اینجاست که همان مبنای شیخ انصاری است که قائل

---

<sup>۱</sup>. الکافی، ج ۶، کتابُ الأطعمَةِ، بابُ ما یُقطعُ مِنَ الْیَاتِ الضَّانِّ وَ ما یُقطعُ مِنَ الصَّیْدِ بِنَصْفَیْنِ، ص ۲۵۵، ح ۳.

<sup>۲</sup>. سوره مائده (۵) آیه ۳.

به نجاست در جلود، در مورد حیوان مشکوک به شبهة موضوعیه هستند و در اینجا هم قائل به عدم وجوب صلات حرمت و نجاست است.<sup>۱</sup>

## اشکال مرحوم خوئی بر کلام مرحوم آقا

### رضا همدانی در باب روایت قاسم صیقل

ایشان مطلبی را نقل می‌کنند و استدلالی را مرحوم آقا رضا در مصباح دارند که نسبت به آن استدلال بدوی ایشان اعتراض دارند.<sup>۲</sup> مسئله در باب اثبات به روایاتی که از ائمه علیهم‌السّلام در باب طهارت لحوم و جلود وارد است برمی‌گردد. مورد بحث روایت قاسم صیقل است که دو روایت نقل می‌کند؛ یک روایتی است که از امام رضا علیه‌السّلام به‌عنوان **سألت عن الرَّجُل** نقل می‌کند.

از حضرت سؤال می‌کند که شغل ما عمل و صناعت سیوف است و برای سیوف اغمده لازم است و ما این اغمده را از حمار میت و از بغال [قاطر] میت استفاده می‌کنیم و این با لباس ما تماس

---

<sup>۱</sup> . فرائد الأصول، ج ۳، ص ۲۰۰.

<sup>۲</sup> . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مصباح الفقیه، ج ۸، ص ۳۷۷؛ مصباح الأصول، ج ۱، ص ۳۶۲.

پیدا می‌کند، حکم این چیست؟ - در ضمن هم این مطلب را مطرح می‌کند که ما غیر از این صنعت، صنعت و شغل دیگری نداریم، این را می‌گوید که مثلاً حضرت نفرمایند بروید زراعت کنید یا چیز دیگر، می‌گوید که ما کارمان همین شمشیرسازی است و غیر از این کار دیگری بلد نیستیم! - امام علیه‌السلام می‌فرمایند: **«إِتَّخَذَ ثَوْباً لِّصَلَاتِكَ»**<sup>۱</sup> منظور حضرت این است که صلات در ثوب اشکال دارد و ثوب طبعاً به واسطه تماس با این چرم متنجس می‌شود و نماز در آن اشکال پیدا می‌کند. این یک

---

۱. الکافی، ج ۳، کتابُ الصَّلَاةِ، بابُ الرَّجُلِ يُصَلِّي فِي الثَّوْبِ وَ هُوَ غَيْرُ طَاهِرٍ عَالِماً أَوْ جَاهِلاً، ص ۴۰۷، ح ۱۶:

«عَنْ قَاسِمِ الصَّيْقَلِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي أَعْمَلُ أَغْمَادَ السُّيُوفِ مِنْ جُلُودِ الْحُمْرِ الْمَيْتَةِ فَيُصِيبُ ثِيَابِي فَأُصَلِّي فِيهَا فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ: **«إِتَّخَذَ ثَوْباً لِّصَلَاتِكَ»**. فَكَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كُنْتُ كَتَبْتُ إِلَى أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَذَا وَ كَذَا فَصَعَّبَ عَلَيَّ ذَلِكَ فَصِرْتُ أَعْمَلُهَا مِنْ جُلُودِ الْحُمْرِ الْوَحْشِيَّةِ الذَّكِيَّةِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ: **«كُلُّ أَعْمَالِ الْبِرِّ بِالصَّبْرِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَإِنْ كَانَ مَا تَعْمَلُ وَحْشِيّاً ذَكِيّاً فَلَا بَأْسَ»**»

ترجمه: «قاسم صیقل گوید: طی نامه‌ای به امام رضا علیه‌السلام نوشتم: من از پوست الاغ‌های مرده غلاف شمشیر می‌سازم و لباسم آلوده می‌شود، آیا می‌توانم در آن لباس نماز بخوانم؟!»

آن حضرت علیه‌السلام برایم نوشت: «برای نمازت لباس دیگری برگزین.» سپس خدمت امام جواد علیه‌السلام نوشتم: خدمت پدرت چنین وچنان نوشتم و کار بر من مشکل شد. اکنون آن را از پوست الاغ‌های وحشی - که تذکیه شده‌اند - می‌سازم. آن حضرت علیه‌السلام برایم نوشت: خداوند تو را رحمت کند! اعمال نیک را به صبر و گذار اما اگر آن‌چه را که می‌سازی از پوست تذکیه شده الاغ وحشی باشد، اشکالی ندارد. (محقق)

روایت است.

روایت دیگر از همین ابوالقاسم صیقل است که از ابوجعفر الثانی امام جواد علیه السّلام سؤال می کند که من از پدر شما سؤال کردم و این را شنیدم. حالا ما آمدیم به جای بغال میت و حمیر میت از حمیر وحش استفاده می کنیم و او را تذکیه می کنیم، حکمش چیست؟ حضرت می فرمایند: **«فَإِنْ كَانَ مَا**

**تَعْمَلُ وَحَشِيًّا ذَكِيًّا فَلَا بِأَسَ»**<sup>۱</sup> در اینجا مرحوم آقا رضا استفاده می کنند که در مورد تذکیه به دلیل مفهوم مخالف، حکم به نجاست در مورد غیر مذکّی است چون حضرت می فرمایند: **«فَإِنْ كَانَ مَا تَعْمَلُ وَحَشِيًّا ذَكِيًّا فَلَا بِأَسَ»**، بنابراین غیر مذکّی حکم نجس است، بحث درباره حرمت که نیست بلکه بحث در باب نجاست است.<sup>۲</sup>

مرحوم آقای خوئی ایرادی که در اینجا می کنند، می گویند که نه اینجا در باب اختیار أحد الشّقین در موضع خاص است و بحث ما راجع به میته حتف

---

۱. همان.

۲. مصباح الفقیه، ج ۸، ص ۳۷۷.

أنفه و راجع به مذکّی است، در این دو مورد بحث هست.<sup>۱</sup>

اول از حضرت سؤال می‌کند که ما از جلود میتة حمار و بغال استفاده می‌کنیم، بعد در روایتی که به امام جواد علیه‌السّلام عرض می‌کند در آنجا می‌گوید که ما همان حمار وحش را تذکّیه می‌کنیم، بعد حضرت در اینجا می‌فرماید که **«فَإِنْ كَانَ مَا تَعْمَلُ وَحْشِيًّا ذَكِيًّا فَلَا بَأْسَ»**، این دلیل نمی‌شود بر اینکه در مقابلش اگر خودش تذکّیه نشده باشد ولی مباشر باشد به طوری که میتة اطلاق نشود، آن‌هم نجس باشد یعنی حکم در اینجا اثبات نجاست میتة و طهارت او را کرده است و به قسم ثالث کاری نداشته است مثل اینکه شخصی بگوید که امر دائر مدار بین بطیخ و خبز باشد؛ اکل خبز أو بطیخ فرض کنید مولا بگوید: **لَا بَأْسَ بِأَكْلِ الْخَبْزِ**، آیا این دلیل بر این است که **كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَرَامٌ إِلَّا الْخَبْزُ؟! لَا**، بحث درباره بطیخ و خبز است و وقتی که خبز اختیار می‌شود در مقابلش بطیخ مردود می‌شود نه **كُلُّ شَيْءٍ**، مورد در

---

<sup>۱</sup>. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مصباح الأصول، ج ۱، ص ۳۶۲؛ موسوعة الامام الخوئی، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۴۵۱.

اینجا مورد خاص است، مورد مورد موتی است از بغال و حمیر و درمقابل تذکیه از حمار وحش است، حضرت تذکیه از حمار وحش را به عنوان طاهر قبول می کند و درمقابل موتی از آنها رد می شود.

## صحیح بودن استدلال مرحوم آقا رضا در

### باب روایت قاسم صیقل

اما به نظر می رسد که همان دلیل مرحوم آقا رضا درست باشد و در نقد مرحوم آقای خوئی اشکال وارد است. جهت مسئله این است که وقتی آن شخص از تذکیه و موتی سؤال می کند، می توانست سؤال بکند که ما حمار وحش غیر موتی را به کار می بریم، می توانست این مطلب را بگوید یعنی اگر در نزد این شخص طهارت مستند به غیر تذکیه باشد - ذبح **عن غیر تذکیه** - چه داعی دارد که بگوید: ما اینها را تذکیه می کنیم؟! خب می گفت که ما از حمار غیر میت استفاده می کنیم، حماری که من باب مثال ذئب آن حمار را کشته است یا حماری که ما آن را بدون تذکیه کشته ایم، حماری که به هر جهت مرده است.

پس اینکه آمده حکم را به تذکیه برده است دلیل

بر این است که غیر تذکیه را در عرف آن زمان و در عرف خودش ملحق به میت کرده است و امام علیه السّلام که جواب می‌دهند می‌فرمایند که اگر تذکیه بشود **«فلا بأس»** والاّ امام می‌توانست این‌طور بگوید که اگر میت نباشد **«فلا بأس»**، چرا آمده گفته است که اگر تذکیه باشد؟! اگر مقصود این است که اعم از تذکیه و غیر تذکیه طاهر است، فقط موردی خارج است که آن مورد میت باشد، اگر این‌طور باشد امام [باید] بفرمایند: **إن کان غیر میتة فلا بأس** که همه موارد را شامل بشود.

### عدم اختصاص غیر مذکّی به میتة

بنابراین شارع فرموده که **إن کان مذکّی** یعنی اگر غیر مذکّی باشد **ففيه بحث** و غیر مذکّی خودش عام است، شما چه حصری دارید که منظور از غیر مذکّی میتة است؟! چه دلیلی دارید؟! مورد که مخصّص نیست! بر فرض که مورد، مورد میتة و مذکّی است حضرت مذکّی را اختیار کرده است پس حضرت می‌فرمایند که **مذکّی طاهر و غیر مذکّی نجس**. حالا غیر مذکّی اعم از میتة حتف أنفه باشد یا میتة با شرایط غیر تذکیه باشد.

بنابراین استدلال مرحوم آقا رضا همدانی به قوّت  
خودش باقی است و این جلود و لحومی که از خارج  
استیراد می شود با فرض جریان اصل عدم تذکّیه هم  
حکم به حرمت و هم حکم به نجاست خواهد شد.  
**هذا آخرُ الكلام في مسألة اصالة عدم التذكية**  
بنابراین طبق آن چیزی که به دست آمد اگر شبهه  
شبهه حکمیه باشد همان طوری که عرض شد اصالت  
عدم تذکّیه جاری نیست، اگر شبهات ما شبهات  
موضوعیه است اصالت عدم تذکّیه جاری است و  
حکم نجاست و حرمت هم خواهد شد. این تمام  
مسئله بود.

**اللهم صل على محمد وآل محمد**